

# تاریخ

## شهید اقلیت در آغوش همه ایران

صادق رخ فرد

دبیر گروه تاریخ

شهید ژانی بت اوشانا بعد از حدود چهل سال به میهن بازگشت اما بازگشتی که همه فکر می کردند غریبانه است؛ چرا که وقتی آمد پدر و مادر او در فراغش آن قدر خون دل خوردند و چشمانشان به در منتظر و خیره ماند تا آخر از این دنیا پرکشیدند. درست است ژانی از خانواده اقلیت‌های مذهبی و آشوری بود اما ملت ایران نگذاشت ژانی غریب بماند و مادرها و خواهرها، پدرها و برادرها در مراسم تشییع با چشمانی گریان به گونه‌ای وی را بدرقه کردند که شد عزیز همه ایران.



دختر عمه او «شامیران اصلان» می‌گوید: «بعد از چند سال و در همان سال‌های جنگ تحمیلی پلاک و ساک ژانی را به خانه دایی آوردند و گفتند که پسران به دلیل شدت جراحات به شهادت رسیده است. این پلاک و این ساک او است. دایی همیشه به شهادت ژانی افتخار می‌کرد و می‌گفت که خون پسر من از خون جوانان دیگر رنگین‌تر نیست. پس از شهادت هم می‌گفت که من پسر من را در راه وطن دادم. مادر و پدر ژانی پس از سال‌ها چشم‌انتظاری از دنیا رفتند.»

## بازگشت مظلومانه شهید ژانی

مهدی گیلانی

نویسنده و پژوهشگر

برادر دیگر، جانسون به پشت در می‌رود و با یک پاکت بازمی‌گردد. مادر پاکت نامه را گرفته، چسب‌بند به قلبش و های‌های گریه می‌کند. خواب دیشبش با همین پاکت نامه تعبیر شده! یکی از رفقای آشوری ژانی در جبهه، این نامه را برایش آورده. ژانی یک روز قبل از شهادتش، پاکتی به او داده و گفته: «این وصیت‌نامه من است. این را به خانواده‌ام برسان...» ولی رفیقش مجروح شده و نتوانسته بود بیاورد، تا آن روز! احساس می‌کنند انگار واقعاً برادرشان برگشته...

نامه مربوط به دور روز قبل از شهادتش است: ۲۱ اسفندماه ۱۳۶۳، «به نام خدا خانواده عزیزتر از جانم؛ هنگامی که این کاغذها را در دست دارید، امیدوارم که حالتان خوب باشد و در کنار هم آن زندگی خوش و خرمی را که همواره در نظر من بوده است، داشته باشید و از عنایات ایزد یکتا و حضرت عیسی مسیح (ع) و حضرت مریم (س) که تنها حامیان مسیحیان بخصوص خانواده ما می‌باشند بهره‌مند باشید. این سطور را در لحظه‌های قبل از حرکت برای بازپس‌گیری حق و خاک کشورمان به سوی دشمن متجاوز، برایتان می‌نویسم»

### تعبیر مجدد خواب مادر

باری دیگر هم خانواده، حضور برادر را حس می‌کند، با آمدن نام میهمانی که انتظارش را ندارند. با شنیدن نام «آقای خانم‌های» که آن روزگار رئیس‌جمهور بودند، سراسیمه از جا بلند می‌شود و به طرف در می‌رود. در پاکت پله‌ها به ایشان می‌رسد، خوشامد می‌گوید و از روی عبا دست ایشان را می‌بوسد. اعضای خانواده ایشان را به پشت میز ناهارخوری دعوت می‌کنند، همانجا که ایشان شیرینی‌ها را به همراهانشان تعارف کرد. از مادر می‌پرسند که چرا دستشان را بوسید؟ «حاج آقا! ما مادر کلیسا، دست کشیشمان را می‌بوسیم؛ شما هم برای من مثل کشیش هستید؛ برای همین خواهش کردم که اجازه بدهید دست‌تان را ببوسیم.»

حاج آقا عکس‌های روی طاقچه را نگاه می‌کنند و با اشاره به یکی از قاب‌ها، می‌پرسند این عکس شهید است؟ برادر شهید سریع بلند می‌شود و قاب عکس ژانی را از روی طاقچه به دست حاج آقا می‌دهد. «ایشان به قاب عکس خیره می‌شوند و مادر شروع می‌کند از ژانی تعریف کردن: ژانی من در کل فامیل، از همه لحاظ تک بود، از نظر ایمان، از نظر اخلاق، از نظر درس؛ زیانزد دوست و آشنا بود. کلیسایش ترک نمی‌شد و هر

سال ۷۵ وقتی رهبری درباره آزادی‌اندیشه در ایران و تفاوت آن با معارضه سخن می‌گفتند، اشاره‌ای به دیدارهای خود از اقلیت‌ها کردند و گفتند: «بنده سال‌ها است که به مناسبت سال نو مسیحی، معمولاً به خانه شهدای مسیحی می‌روم. طرف، آشوری یا ارمنی است. به خانه‌شان می‌رویم؛ پهلوی زن و بچه و جوانانشان می‌نشینیم؛ حرف می‌زنیم و میوه و شیرینی‌شان را می‌خوریم؛ ولی هیچ یادمان هم نمی‌آید که اینها مذهب دیگری دارند.» این جملات ما را یاد روایتی از حضور ایشان در منزل شهید مسیحی ژانی بت اوشانا می‌اندازد که چند سال قبل در کتاب «مسیح در شب قدر» نوشته شده بود: «حاج آقا بعد از دلداری دادن مادر و صحبت از مقام بالای شهدا پیش خداوند، با من و چارلی حرف می‌زدند. چارلی بلند می‌شود و می‌رود جای می‌آورد. مادر برای ایام عید، شیرینی پخته و دو بشقاب از این شیرینی‌ها هم روی میز است. وقتی مادر به حاج آقا تعارف می‌کنند، ایشان با مهربانی تکه‌های شیرینی را با دستشان به ما می‌دهند و بعد هم برای خودشان برمی‌دارند.»

### انتظاری در آخرین لحظه

آن دیدار، مربوط به یازدهم دی ماه ۱۳۶۵ بود، زمانی که هنوز خانواده او خبر نهایی از سرنوشت فرزند نداشتند، هرچند که کیف سربازی ژانی را برای مادرش آورده بودند اما چون مفقودالثر بود، او هنوز امید داشت و می‌گفت شاید ژانی اسیر شده و یک روز بازگردد. این چشم‌بهراهی تا وقتی چشم از دنیا فروبست ادامه یافت. خبرها می‌گفت فرزند او ۲۳ اسفند سال ۶۳ در عملیات بدر در شرق دجله به شهادت رسیده است و پیکرش در منطقه دشمن بر جای مانده؛ پدر و مادر آزمایش DNA دادند و هربار که شهید می‌آمد، به تکاپو می‌افتادند اما خبری نمی‌شد.

دختر عمه او «شامیران اصلان» می‌گوید: «بعد از چند سال و در همان سال‌های جنگ تحمیلی پلاک و ساک ژانی را به خانه دایی آوردند و گفتند که پسران به دلیل شدت جراحات به شهادت رسیده است. این پلاک و این ساک او است. دایی همیشه به شهادت ژانی افتخار می‌کرد و می‌گفت که خون پسر من از خون جوانان دیگر رنگین‌تر نیست؛ پس از شهادت هم می‌گفت که من پسر من را در راه وطن دادم. مادر و پدر ژانی پس از سال‌ها چشم‌انتظاری از دنیا رفتند.»

نزدیک به چهار دهه بعد، اینک سردار سرتیپ پاسدار سیدمحمد باقرزاده فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین نیروهای مسلح از کشف و شناسایی پیکر مطهر این شهید آشوری از طریق DNA خبر داد اما دیگر پدر، مادر و برادران وی در قید حیات نیستند. با این حال جملات رهبری درباره عدم تعارض میان ایرانیان به دلیل اختلاف دین خود را نشان می‌دهد. بازگشت او غریبانه نبود که یک ایران برای پیکر مدافع وطن مداری کرد؛ مادرانی که اغلب مسلمان بودند.

عملیات جلوگیری نماید و شرایطی پدید آورد که پیکر برخی شهدا، در منطقه عملیات باقی بماند. در این عملیات، لشکرهای مختلف سپاه و ارتش در کنار هم جنگیدند، در کنار هم شهید دادند و در کنار هم رنج بر جای گذاشتند. هم‌زمان را متحمل شدند. عدم بازگشت پیکر شهدا در عملیات بدر منحصر به همین یک شهید نبود. برای نجات جان رزمندگان در برابر استفاده از سلاح کشتار جمعی عراق، پیکر برخی بر جای ماند. از جمله حاج کاظم نجفی رستگار فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا که سال‌ها بعد بازگشت و حتی پیکر برخی همچون مهدی باکری نیز همچنان میهمان مقتل خویش است.

### اصالت آشوری شهید

شهید ژانی بت اوشانافقی بگلو، اصالتاً متعلق به روستایی است به نام فقی بیگلو، از توابع شهرستان ارومیه استان آذربایجان غربی، منطقه‌ای که همچنان از بازماندگان قوم و تمدن آشور، در آن سکنی دارد. آشوری‌ها اغلب مسیحی هستند، تا جایی که بسیاری عبارت آشوری را یک فرقه برای دین مسیح پنداشته‌اند.

خانواده بت‌اوشانا هم از این دست است؛ ژانی بت اوشانا ۱۵ شهریور ۱۳۴۳ در چنین خانواده‌ای دیده به جهان گشود. پدرش راننده کامیون بود. بزرگ‌شده محله کمالی مخصوص تهران بود، جایی نزدیکی همان کلیسای آشوریان تهران. ژانی بت اوشانا فرزند سوم خانواده بود و بجز خودش چهار برادر دیگر داشت که امروز هیچ‌کدامشان زنده نیستند.

پدیلیم ادبیات گرفت و برای سربازی به تیپ ۵۵ هوایرد ارتش جمهوری اسلامی ایران اعزام شد.

### بازگشتی فراتر از بدن

در آن دیدار با آیت‌الله‌خامنه‌ای برادر شهید گفته بود «دو ماه مانده بود

### شهادت در کنار مهدی باکری‌ها

عملیات بدر هنوز در اوج بود که ژانی به شهادت رسید. نیروهای ایرانی در پیشروی اولیه از جزایر مجنون، موفق به گرفتن پاسگاه ترابه و تسخیر بخشی از بزرگراه بغداد-بصره شده بودند، حتی در روز ۲۳ اسفند، رزمندگان از شمال قرنه به داخل خطوط بعثی نفوذ کرده بودند و شلیک موشک ایرانی به بانک رافدین عراق، معادلات جنگ شهرها را نیز تغییر داد. هرچند پس از آن عراق با توسل به سلاح شیمیایی توانست از موفقیت این



و خانواده بت‌اوشانا هم از این دست است؛ ژانی بت اوشانا ۱۵ شهریور ۱۳۴۳ در چنین خانواده‌ای دیده به جهان گشود. پدرش راننده کامیون بود. بزرگ‌شده محله کمالی مخصوص تهران بود، جایی نزدیکی همان کلیسای آشوریان تهران. ژانی بت اوشانا فرزند سوم خانواده بود و بجز خودش چهار برادر دیگر داشت که امروز هیچ‌کدامشان زنده نیستند.



هفته مقید بود به عبادت در کلیسا. «پایان این روایت دیدار هم شنیدنی است «آقای خانم‌های قبل از خداحافظی، می‌پرسند که چیزی احتیاج ندارد؟ کم و کسری، چیزی؟ مادر و چارلی می‌گویند که همه چیز خوب است و فقط از خدا، سلامتی شما را می‌خواهیم با این همه، حاج آقا شماره تلفن دفتر خودشان را از یکی از همراهان‌شان می‌گیرند و به مادر می‌دهند می‌گویند اگر یک وقت کاری داشتید، مضايقه نکنید. بعد هم هدیه‌ای به مادر اهدا می‌کنند و از او اجازه مرخص شدن می‌خواهند.»

